



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



محمد صالح گردش

02/03/2024

هنوز اینجا ام با وجودیکه سخت دلتنگ و دلگیرم

در یکی از روزهای سال ۱۳۸۱ و یا ۸۲ خورشیدی در کابل به یک دفتر نشریه دیدن چند دوست و رفیقی رفته بودم که دو تن دوستان دیگر همان اهل دفتر نیز آمدند و با هم نشستیم و از هر دری صحبت و قصه نمودیم تا جایی که پای صحبت ها به سوی احمد ظاهر و خاطره های او کشیده شد. یکی از همان دوستان که از کارمندان و هنرپیشه گان افغان فلم بود و اسمش حالا به یادم نیست، قصه نمود که در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در یکی از دانشگاه های هند در رشته سینما درس می خوانده که چند تنی از هنرپیشه ها و از جمله "شتر و گن سهندا" هنرپیشه مشهور بالیود در آن زمان همصنفی اش بوده است. وی افزود که روزی در موقع تقریح با تعدادی از همصنفان دانشگاهی اش در صحن همان دانشگاه مشغول قصه و صحبت بوده اند که یک جوان غریبه به صحن دانشگاه وارد و با خطاب به جمع آنها با صدای بلند فریاد می زند که کدام افغانی در بین شما نیست تا چند دو و دشنام دهد که سخت دلتنگ و دل گرفته است. وی گفت: "من که یگانه افغان در بین آن جمع بودم، قدمی پیش نهادم و از بین جماعت بیرون شدم و با خطاب به آن جوان فریاد زدم که، ای خواهرت، زن ات و فلان و فلان ات." یکبارہ آن جوان دوید و مرا در آغوش کشید و در حین بوسیدن برایم گفت که درین سرزمین (هند) دل اش کفیده و حتا پشت همین قسم دو و دشنام های وطن دارانش دلتنگ شده است. آن جوان غریبه کسی دیگری نبود جز احمدظاهر که بعدها به سطح منطقه و جهان شهرتش در آواز و موسیقی پیچید.

این قصه را یادآور گردیدم و می خواهم بگویم از ثور ۱۳۵۷ خورشیدی به این سو که متعلم مکتب بودم دلم را این خاک و دیار و اهل ناباب و ناسلامت اش گرفته است. مخالفت هایم در طول این همه سال ها بیشتر از توافقاتم با اهل قدرت و همه رویدادها و پیش آمدهای سیاسی اجتماعی این دیار بوده است. با هیچ یک از گروه های بر سر اقتدار و حاکم چهل و چندسال اخیر کمترین سرشارش و توافق نظر نداشته ام، اما ناگزیر زیسته و آبم را با پُف پُف نوشیده ام. چند سالی را در کشور پاکستان زیستم ولی هرگز تلاش نتیجه بخش برای توطین دایمی در خاک و سرزمین دیگر نکردم. ده ها دوست و شناخته ام با امکانات کم و کوشش اندک توانستند راهی دیاران دیگر شوند، ولی من چون سنگ به جایم ماندم و وقتی یک راه گنجشک پیدا شد، دو باره به وطن برگشتم و این مدت سی و چند سال جنگ و کشتار و ناامنی تنظیم ها را نیز تحمل کردم و با معاشات کم و اندک وظایف معلمی و ماموریت ساختم که نمی دانم چرا؟ اما فکر می کنم که هنوز چیزهایی در این دیار هست که مرا چون مقناطیس به خود می کشاند، باوجودی که مخالفت های فکری ام به مراتب بیشتر از توافقاتم با اهل دولت و قدرت ها بوده است و حتا نتوانسته

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلینکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

ام در میان مجامع فکری و فرهنگی دوستان و نزدیکانی از خود داشته باشم، زیرا اگر در بعضی مسایل توافقاتی با ایشان داشته ام در موارد دیگری چون سمت و سو گرایي های قومی و زبانی نتوانسته ام تحمل شان کنم و آنها نیز نتوانسته اند با بارهای فکری داشته ام کنار بیایند. این زندگی همینطور ادامه دارد و نمی دانم چه خواهد شد؟ عشق و نفرت هر دویش در وجود من عچین شده و با آن هم این وطن مرا چون سنگ در دل خود جا داده است، با وجودیکه بسیار دلگیر و دل تنگ شده ام.